

مؤلفه‌های تعجیزی شیاطین از منظر قرآن کریم

عبدالقاسم کریمی^۱

چکیده

آیات قرآن کریم بر این امر دلالت دارند که شیطان با استنکاف از اوامر الهی و توجیهاات غیر عقلایی و اقدامات مکارانه به دنبال عاجز نمودن خداوند در ذات، صفات و افعال بود و شیاطین انسی نیز هم چون کفار و مشرکین از یک سو در صدد حذف معرفتی و معنوی خدا و حذف فیزیکی انبیا و ایمان گرایان بودند و از سوی دیگر، تلاش می نمودند که خود را از عذاب الهی در دنیا نجات داده و از شکست در برابر انبیا فرار کنند. هدف مقاله بازخوانی مؤلفه‌های تعجیزی شیاطین از منظر قرآن کریم است. پرسش تحقیق این است که: شیاطین با تمسک به چه شیوه‌هایی، به تعجیز انبیا و موحدان پرداخته‌اند و راهبرد خداوند در مقابل آن، چه بوده است؟ این تحقیق از نوع تحقیق تحلیل محتوا و جمع‌آوری داده‌ها از منابع مرتبط، در راستای پاسخ به پرسش تحقیق بوده است. شیاطین از مؤلفه‌های گوناگونی هم چون انکار و تکذیب، تهمت و افتراء، تمسخر و استهزاء، ترویج خرافات، قلب واقعیات، ایجاد موانع، تهدید، تطمیع، تحریم، تبعید، تخریب و تهدید استفاده می‌کند. خدای سبحان در قرآن کریم بار ادعاهای شیطان، مالکیت و خالقیت اصیل را مختص خود دانسته و با اشاره به شرافت انسان به واسطه ظرفیت‌های تکوینی، اغواء کردن را عامل انحراف انسان برمی‌شمارد و اجازه تصرف ابتدایی شیطان بر انسان را نداده و مخلصین و شاکرین نیز از حوزه نفوذ شیطان مصون هستند. خدای متعال در برابر شیاطین انسی با راهبردهای ایجابی و سلبی، هم پاسخ‌های نظری حکیمانه و مجاب‌کننده به مؤلفه‌های تعجیزی آن‌ها داده است و هم در عمل با یاری انبیا و موحدان و فرستادن عذاب، موجبات شکست آن‌ها را فراهم نموده است و در پایان بشارت قطعی حاکمیت دین خدا و مؤمنین را اعلام کرده است.

واژه‌های کلیدی: شیطان، قرآن کریم، مؤلفه‌های تعجیزی، راهبردهای ایجابی و سلبی.

۱. استادیار کلام اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، گروه معارف اسلامی، مشهد، ایران.

مقدمه

۱. بیان مسئله

قرآن کریم با به کار بردن اصطلاح معجزین، بمعجزین، معجزی و بمعجز در بیش از ۲۰ آیه، به این واقعیت اشاره دارد که شیطان، کفار و مشرکین زمان انبیا، در صدد ناتوان نمودن خداوند (تعجیز) در عالم هستی و زندگی بشر بوده‌اند. مفسرین بزرگ شیعه و سنی از جمله، طبرسی، طوسی، فخر رازی، زمخشری و علامه طباطبایی در ذیل این آیات از اصطلاح اهل تعجیز برای آن‌ها استفاده نموده‌اند. اهل تعجیز از دیدگاه مفسرین کسانی هستند که نسبت عجز به خدا می‌دادند و یا قائل به ناتوان ساختن خداوند بودند. گاهی از این طریق که مانع تحقق اراده و افعال خداوند شوند، گاهی از قهر و عذاب خداوند فرار کنند و از دسترس وی بیرون روند، گاهی با ساخت استحکامات حفاظتی برای خود مصونیت ایجاد کرده و خداوند را ناتوان جلوه دهند (طوسی، بی تا: ج ۸، ص ۱۹۸). تاریخ اهل تعجیز از اعتراض ابلیس به خلقت بشر و وسوسه منجر به هبوط آدم و حوا آغاز می‌شود و با کفار و مشرکین زمان انبیا تداوم می‌یابد و در دوران معاصر به شکل ادیان نوپدید الحادی، نومشکرین و بسیاری از جریان‌ها و جنبش‌های دینی و معنوی بدیع ظهور کرده است. اگرچه خداناباوران و دین‌ستیزان در دوره‌های مختلف از جهت ساختار و روش، نوآوری دارند، اما جوهره و ماهیت آن‌ها در زمان متقدم و متاخر یکسان است و یک هدف مشترک را دنبال می‌نمایند و آن ناتوان نمودن و برکناری خداوند از عالم هستی و حیات بشری و جایگزین کردن خدایان ساخته و پرداخته اندیشه و ذهن خود به جای خدای ادیان ابراهیمی و آداب و رسوم و قوانین بشری به جای قوانین الهی است. در این مقاله درصدد بازخوانش و بررسی مؤلفه‌های تعجیزی شیاطین جنی و انسی با استفاده از آیات قرآن هستیم.

۲. پیشینه پژوهش

پیرامون ماهیت و فلسفه وجودی شیطان و چگونگی تسلط او بر انسان و راهکارهای غلبه بر آن، ده‌ها مقاله و کتاب نگاشته شده از جمله: کتاب *الشیطان علی ضوء القرآن* (العلوی، ۲۰۰۵م)، کتاب *حقیقه الشیطان بالمنظور القرآن* (عبدالجبار، ۱۹۹۱م)، کتاب *شیطان دشمن دیرینه انسان* (نصیری، ۱۳۵۱ش)، مقاله «وسوسه شیطان و راهکارهای مقابله با آن در قرآن» (شکر، ۱۳۹۳ش)، مقاله «مقاومت پیامبران در برابر القانات شیطانی» (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱ش) و مقاله «عصیان آدم» (شریف رازی، ۱۳۷۹ش). این کتب و مقالات بیشتر بُعد اخلاقی و تربیتی و رابطه شیطان و انسان را مورد بررسی قرار داده‌اند، ولی هیچ‌کدام به صورت صریح مؤلفه‌های تعجیزی شیطان را نسبت به باری تعالی از جهت کلامی مورد بررسی قرار نداده‌اند، هم‌چنان‌که درباره شیاطین انسی،

کفار و مشرکین زمان انبیا نیز مقالات و کتب فراوانی به رشته تحریر درآمده است. مانند مقاله «روش‌های تبلیغی کفار و منافقین در قرآن» (صیادی و محسنی، ۱۳۹۹ش)، مقاله «جریان‌شناسی عصر رسول خدا ﷺ» (شفیعی، ۱۳۸۵ش)، مقاله «پیامبر و مشرکان: از چالش معرفت تا چالش هویت» (ناظمیان فرد و آهنگر ارابی، ۱۳۹۶ش) و مقاله «روش‌شناسی برخورد پیامبر ﷺ با مشرکان و اهل کتاب» (عباسی مقدم، ۱۳۸۹ش) که در آن‌ها مؤلفه‌های تعجیزی شیاطین انسی و راهبردهای خداوند سبحان و انبیا در مقابله با آن‌ها مورد تحلیل و بررسی واقع نشده است. اما در کتب تفسیری شیعه و سنی که در متن مقاله ارجاع داده شده، در ذیل آیات مرتبط به صورت مختصر پرداخته شده است که در این پژوهش به صورت مفصل و تحلیلی، این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳. ضرورت و روش پژوهش

گسترش روز افزون فرقه‌ها و جنبش‌های الحادی و نومشکر در عصر جدید که به بازخوانی و بازآفرینی شیوه‌ها و مؤلفه‌های شیاطین جنی و انسی گذشته پرداخته و با مجهز شدن به روش‌ها و ابزارهای نوین، درصدد مخالفت با خداوند و دین الاهی هستند. هم‌چنین خلاء پژوهشی مستقل از جهت کلامی در چگونگی مواجهه شیاطین جنی و انسی با خداوند سبحان و راهبردها و پاسخ‌های خداوند به آن‌ها، ضرورت طرح این مسئله را مضاعف می‌نماید. از این جهت، این تحقیق به روش تحلیل محتوا و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی درصدد نقد و بررسی مؤلفه‌های آن‌ها بر اساس آیات قرآن کریم است.

یافته‌ها و بحث

۱. مؤلفه‌های تعجیزی شیطان

به اعتقاد مفسران قرآن، اهل تعجیز به قبل از هبوط بشر بر روی زمین و با استکبار و استنکاف ابلیس از امر به سجده بر انسان برمی‌گردد. «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ؛ بی‌درنگ همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود» (اعراف/۱۱) (مغنیه، ۱۴۲۴ق: ج ۳، ص ۳۰۷). ابلیس در سه سطح به دنبال عاجز نمودن خداوند، برای تحقق خواسته‌های خود بود. او خود را مخلوق برتر الاهی می‌دانست که آگاهانه و مختارانه شش هزار سال عبادت کرده و به ساحت ملائکه مقرب الاهی بار یافته بود. پیشینه عمل و رفتار شیطان به همراه اعترافات کلامی، حاکی از پذیرش خداوند در مقام ذات، صفات و افعال تا قبل از آفرینش انسان است. ولی بعد از تعلق اراده الاهی به خلقت بشر، از امر الاهی سرباز زده (لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدْ؛ من هرگز سجده نخواهم کرد!)،

(حجر/۳۳) و تقابل خود را شروع می‌کند.

او ابتدا چنین استدلال می‌کند که «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ گفت من از او بهترم، مرا از آتش پدید آورده‌ای و او را از گل آفریدی» (اعراف/۱۲). شیطان برای به چالش کشیدن خداوند در بیان استدلال خود، از عبارات و شیوه‌ای بهره می‌جوید که نهایت مکر و حيله در آن نهفته و در مراحل سه‌گانه تعجیز ذاتی، صفاتی و افعالی، به صورت تنزل تدریجی گام برمی‌دارد. به نظر مفسرین و به تایید متکلمان به‌کارگیری ماده «کون» در پرسش خداوند («مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ؛ ای ابلیس! چرا با سجده‌کنندگان نیستی؟!» (حجر/۳۲)) و پاسخ ابلیس («لَمْ أَكُنْ لِسُجْدٍ؛ من هرگز سجده نخواهم کرد!» (حجر/۳۳)) دلالت بر این دارد که عدم سجده او به مقتضای ذات قلب شده و کفر رقیق و خفی اوست که هیچ‌گاه سجده بر انسان را بر نمی‌تابد. در واقع با این عبارت برای خود یک نوع استقلال ذاتی و عدم تاثیر خداوند در خود و خارج شدن از سلطه الهی را القاء می‌کند که از دیدگاه علامه طباطبایی، نوعی تعجیز ذاتی و تکوینی است که در کلام او مستتر است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۸، ص ۳۴). اما آن چه با صراحت به آن استدلال کرده و در صدد عاجز نمودن خداوند است از عبارت «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!» (اعراف/۱۲) دریافت می‌شود. شیطان بعد از تنزل از مرحله استقلال ذاتی، از تعجیز در صفات الهی استفاده کرده و در استدلال خود از یک قیاس ظنی و اجتهاد در برابر نص که برگرفته از خوی استکباری است، خود را برتر و بهتر از بشر می‌داند (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۴، ص ۶۲۰). او بر این تصور بود که ملاک حکم خداوند به سجده بر انسان، برتری انسان به واسطه ماده خلقتی آن است و چون او از آتش است و نور آتش، لطیف و به بالا و به سوی آسمان است و حرارت او نشانه حیات است، ولی انسان از خاک است و خاک تاریک، سنگین و به طرف پایین و به سوی زمین است و سردی آن مایه مرگ و نیستی است، پس آتش از خاک برتر است. بنابراین او باید شریف‌تر از انسان باشد. تصور شیطان بر این بود که با این استدلال، خدای حکیم در برابر برهان عقلی افضلیت و اشرافیت او عاجز شده و تسلیم می‌گردد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۴، ص ۲۰۸). سپس در مرحله پایانی، تعجیز عملی و رفتاری را اجرا می‌کند. او با اعتماد به ظرفیت‌های وجودی و به‌کارگیری انواع مکر و اغواء قصد غلبه بر هدف خداوند از خلقت انسان داشت: «لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ همگی را گمراه خواهم ساخت» (حجر/۳۹)؛ چون غرض خداوند از خلقت بشر، تعلیم جمیع اسماء حسنا و خلیفه الهی بر روی زمین و رسیدن انسان به مقام بندگی و تقرب الهی بود. از این جهت از خداوند درخواست مهلت می‌کند («قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ گفت: مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده (و زنده بگذار!)»

(اعراف/۱۵)) تا بتواند انسان را از مسیر الاهی و خواست و مشیت او منحرف («لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ بیشتر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت!») (اعراف/۱۷) و به سوی خواست و مشیت خود که نتیجه‌ای جزء عصیان و هلاکت نداشت، رهنمون سازد و از این طریق نیز خداوند را به ناتوانی در تحقق اهدافش وادار کند. خداوند نیز به او مهلت داد («قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ؛ فرمود: تو از مهلت داده‌شدگانی!») (اعراف/۱۵)) تا شیطان از تمام ظرفیت و آخرین فرصت خود در دنیا استفاده کند.

** پاسخ خداوند به شیطان: خدای سبحان در آیات مختلف پاسخ‌های حکیمانه و مدبرانه به ادعاهای تناقض‌آمیز و اوهام ابلیس داده که خبث باطنی، تناقض‌های شناختی و ضعف رفتاری و عملی او را آشکار می‌کند. خداوند در ادعای اول شیطان، با روش منطقی و برهان عقلی، هم‌سو با جریان فطرت، مالکیت تمام موجودات و سلطنت و تصرف در هر نوع و به هر شکلی، بالاصاله، به طور مستقل، بالذات و علی‌الاطلاق را منحصر به خود می‌داند: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ حکومت آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در آن‌هاست، از آن خداست؛ و او بر هر چیزی تواناست» (مائده/۱۲۰) (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۶، ص ۲۵۲). تصرف و مالکیت خداوند با این وسعت و خصوصیات، مستلزم قیام هستی مملوک به هستی مالک است و مملوک مستقل از مالک، وجود نخواهد داشت. از این جهت قرآن، مالکیت خداوند را معلّل به خالقیت خداوند دراصل وجود «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ؛ خداوند آفریدگار همه چیز است» (زمر/۶۲) و کمالات، صفات، آثار و افعال موجودات به نیکوترین وجه می‌کند «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ او همان کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید» (سجده/۷). بنابراین هیچ موجود مستقلی غیر از خدای سبحان، مالک و صاحب اختیار موجودات نیست، حتی مالک و صاحب اختیار خود نیست، پس هیچ استقلال‌ی در تصرفات خود و دیگران ندارد و اگر بخواهد تصرف کند، چه خیر («وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این‌که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود» (نساء/۶۴)) و چه شرّ («وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ؛ ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند» (بقره/۱۰۲))، باید به اذن و اجازه صاحب و خالق مُلک و به حکم و قضای الاهی باشد. شیطان نیز مالک هیچ چیزی حتی خود نیست، مگر آن‌چه که براساس اراده و خواست خداوند صورت گیرد. از این جهت، تصرفات شیطان به اقتضای ذاتش، تحت حاکمیت نظام تکوین و بخشی از نظام احسن به منظور امتحان او و بشر در مسیر تکامل و ابرازی برای تحقق اهداف الاهی و تقرب انسان است.

در پاسخ ادعای دوم ابلیس که از برهان قیاس ظنی بهره گرفته، خود را از آتش و انسان را از خاک و آتش را برتر از خاک می‌دانست، خداوند تایید می‌کند که جنس آن‌ها از آتش است: «خَلَقَ

الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ؛ و جن را از شعله‌های مختلط و متحرک آتش خلق کرد!» (الرحمن/۱۵)، ولی در هیچ آیه‌ای خداوند ملاک برتری و شرافت موجودات را ماده خلقتی ندانسته و چون قیاس ظنی ابلیس، بطلانش از جهت عقل آشکار بود، بخاطر وهن بیشتر کلام او، بهترین پاسخ به این قیاس را عدم پاسخ دانست و به سبب ایجاد این تفکر که خوی استکباری و برتری جویی شیطان بود، پاسخ داد. خداوند معیار و ملاک برتری و شرافت انسان را عنایت خاص تکوینی خود به انسان دانسته و آن را آفرینش او با دستان خود («خَلَقْتُ يَدَيَّ؛ با قدرت خود او را آفریدم» (ص/۷۵)) و دمیدن روح خود شمرده است («وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي؛ از روح خود در آن دمیدم» (ص/۷۲)) و به واسطه آن مسجود گردید («فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ برای او به سجده افتید!» (ص/۷۲)). حق تعالی با این پاسخ، شیطان را در استدلال خود ناکام و روحیه استکباری و ضعف معرفتی او را نمایان می‌کند و به او می‌فهماند که از درک واضح‌ترین اصول عقلانی عاجز بوده است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۴، ص ۲۰۹). اما در ادعای سوم، شیطان برای عملیاتی کردن دیدگاه تعجیزی خود، مهلت خواست تا انسان را تابع اراده و خواست خود کرده و از مسیر الهی منحرف و بر اراده قطعی خداوند غلبه نماید. خداوند این مهلت را می‌دهد. این مهلت دادن در واقع اثبات نوعی سلطنت و قدرت تصرف شیطان در انسان در دارالتکلیف است (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۶، ص ۵۱۸)، ولی این سلطنت به معنای تصرف و تسلط ابتدایی و استقلالی شیطان نیست که خارج از قدرت و ملک خداوند باشد، بلکه به عنوان مجازات و مسبوق به غوایت انسان است: «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند» (حجر/۴۲). غوایت انسان همان معاصی است که مرتکب می‌شود و اغوای شیطان که غافل نمودن مردم از مقام پروردگار و زیبا جلوه دادن زندگی دنیوی و استقلال در اسباب و مسببات است، مجازاتی به عنوان اثر وضعی از جانب خداوند است. چون اگر این اغواء، ابتدایی و گمراهان از ناحیه ابلیس گمراه می‌شدند و خود، هیچ نقش و تقصیری نداشته باشند، همه ملامت‌ها باید متوجه ابلیس باشد، نه مردم، حال این‌که خود ابلیس چندین بار اعتراف به حق بودن خداوند و عدم سلطنت ابتدایی بر انسان می‌کند و در روز قیامت نیز خطاب به کسانی که از او تبعیت کرده و به عذاب دچار شده و او را ملامت نموده و مقصر می‌دانند، می‌گوید نباید مورد سرزنش واقع شود، بلکه انسان باید خود را مورد سرزنش قرار دهد: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وُلُومُوا أَنْفُسَكُمْ؛ و شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز این‌که دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید!» (ابراهیم/۲۲).

ابلیس علت تمامی این دام‌ها را غافل نمودن مردم از مقام پروردگار و تزیین زندگی دنیوی می‌داند. به طوری که چنین می‌پندارند که اسباب ظاهری، همه مستقل در تأثیر و خود، خالق آثار خود هستند و نیز می‌پندارند که در استعمال اسباب بر طبق دلخواه خود مستقل‌اند. از این جهت، ابلیس بر کسانی هم چون مخلصین و شاکرین که فریب اغواها و وسوسه‌های او را نمی‌خورند، هیچ‌گونه سلطنت و تصرفی ندارد، بلکه خداوند تمام بندگان را از تصرفات ابلیس در امان دانسته، به جز کسانی که اهل اضلال و مرتکب گناه شده و فریب اغوائت شیطان را خورده باشند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۲، صص ۱۴۵-۱۶۶) و این فریب خوردن نیز در قضای تکوینی و به امر الاهی است، به جهت امتحان انسان و ابلیس، زیرا انس و جن دارای اختیار در شریعت و تکلیف‌مداری بوده و باید خود به اطاعت و بندگی نایل شوند و مراتب کمال را طی کنند.

انسان امتحان می‌شود که با اختیار خود بین کفر و ایمان، حق و باطل و حزب خداوند و حزب شیطان یکی را بپذیرد و امتحانی است برای شیطان از باب استدراج که آیا از این به تأخیر افتادن عذاب الاهی، با اختیار، توبه و برگشتی خواهد نمود یا با تداوم غوایت خود، عذاب الاهی را تشدید کرده و به نهایت درجه می‌رساند. ختم کلام خداوند در پاسخ به ابلیس این است که: «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ؛ خدا از آن چه انجام می‌دهد، بازخواست نمی‌شود و آن‌ها بازخواست خواهند شد» (انبیا/۲۳). شیطان به عنوان مخلوق مکلف، در جایگاهی نیست که بر خالق اعتراض کند؛ زیرا وجود خدای تعالی بذاته و لذاته است که مبدأ و معاد تمامی عالم از او و به سوی او است. فاعلیت او ما فوق هر فاعل دیگر («أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ تمام قدرت، از آن خداست» (بقره/۱۶۵)) و غایت او ما فوق همه غایات است. از این جهت تمام فاعل‌های غیر خداوند مسئول فعل خود بوده و مورد بازخواست قرار می‌گیرند که چرا و به چه منظوری این عمل را انجام داده است؟ و شیطان و تمام اعوان و انصار او نیز گریزی از پاسخگو بودن و پذیرش عواقب اعمال و عذاب الاهی در آخرت ندارند (صادقی، ۱۳۶۵ش: ج ۱۹، ص ۲۶۴).

در عصر جدید، جنبش‌های شیطان‌پرست با الگوبرداری از حیل‌های او در تقابل با خداوند، مفاهیم و نمادهای کفرآمیز را مقدس کرده و در کلیسای شیطان، شدیدترین خشونت‌های بدنی و رفتاری را نسبت به خود و دیگران انجام داده و گروه‌هایی از آن‌ها به قصد رستگاری و رفتن به آسمان و فناء در شیطان اقدام به خودسوزی می‌کنند (لوئیس و پترسون، ۱۳۹۹ش: ج ۲، ص ۲۹۳).

۲. مؤلفه‌های تعجیزی شیاطین انسی

بر اساس نقل کتب مقدس، گزارشات و مستندات تاریخی، هیچ پیامبری مورد پذیرش حاکمان و دستگاه‌های کفر و مشرکین که در ساختار قدرت پناه گرفته بودند، واقع نشده و با تمسک

به امور خرافی، اساطیری، شمنی (اعتقاد به تأثیرگذاری ارواح شریر)، فیتیسی (اشیاء خاص، دارای نیروی سحرآمیز و جادویی بوده که در کنترل طبیعت اثرگذار هستند) و خدایان پرشمار که هر یک نشان دهنده نیروهای طبیعی و عناصرکیهانی بودند، اعتقاد داشتند که این خدایان موجبات وجود و عدم، نزول برکات و بلاها و وسیله شفاعت و بهبود امور زندگی بشر می‌شوند. حتی فرعون، خود را خدای خدایان («أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى؛ من پروردگار برتر شما هستم!» (نازعات/ ۲۴)) و صاحب حیات و ممات می‌دانست («أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ؛ من زنده می‌کنم و می‌میرانم!» (بقره/ ۲۵۸)) (طوسی، بی تا: ج ۱۰، ص ۲۵۸).

شیطان صفتان انسی در عصر انبیا روش‌های جدیدی در ناتوان ساختن خداوند به کار می‌گرفتند که شیطان نیز قادر به به‌کارگیری آن‌ها نبود. شیطان درصدد حذف خداوند از عالم هستی و خداپرستی در میان موجودات نبود، بلکه اصرار به مجاب کردن خداوند برای حفظ وضع موجود، بدون حضور انسان داشت؛ چون خداوند سزاوار است که توسط موجودات برتر پرستش شود، نیازی به موجود پستی مانند انسان که جایگاه الهی را تنزل دهد، نیست. ولی کفار و مشرکین هدفشان از تعجیز، سلب خداوند و اعتقادات دینی از زندگی بشر و جایگزین نمودن خدایان خود بود. دیگر این‌که مشرکین از مقربان درگاه الهی هم چون ملانک به عنوان کارگزاران خداوند یاد می‌کردند. به دلیل این‌که خداوند به تنهایی عاجز از انجام و تدبیر امور جهان و زندگی مردم است، درحالی‌که شیطان به یگانگی و تدبیر خداوند اعتقاد داشت.

دیگر این‌که، سلاح شیطان تنها وسوسه و اغواگری و تزیین لذات دنیوی بود و توانایی عملی و اقدام فیزیکی در اجبار و اکراه انسان بر معصیت را نداشت، ولی مشرکین علاوه بر اغواگری، در عمل نیز اقداماتی هم چون تهدید، تطمیع، تبعید، قتل، شکنجه و محاصره را برای تسلیم انبیا و ایمان‌گرایان در برابر خواسته‌های نامشروع انجام می‌دادند. فرق عمده دیگر این‌که ظرفیت عقلانی و نفسانی شیطان در تعجیز الهی محدود بود، ولی انسان با استفاده از برتری عقلانی و نفسانی بر ابلیس، قادر است کارهایی را فراتر از توانایی شیطان انجام دهد و با در اختیار گرفتن جن و انس، اقداماتی انجام دهد که فساد و تباهی و اثرات منفی آن بسیار گسترده‌تر از اقدامات ابلیس باشد. به گونه‌ای که خداوند، قلوب برخی از انسان‌ها را سخت‌تر از سنگ می‌داند (بقره/ ۷۴)، اطلاقی که برای شیطان به کار نگرفته است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۸۸). کفار و مشرکین برای غلبه و ناتوان نشان دادن خداوند، مراحل سه‌گانه‌ای را اجرا نمودند: ۱. انکار و حذف معرفتی و معنوی خدا و انبیا؛ ۲. ایجاد موانع و حذف فیزیکی انبیا و پیروانشان؛ ۳. تدابیر دفاعی و ایجاد استحکامات برای نجات خود از عذاب الهی یا فرار از شکست در برابر انبیا.

۱-۲. شیاطین انسی و انکار و حذف معرفتی و معنوی خدا و انبیا علیهم‌السلام: تمام معاندین در ادوار مختلف، انبیا الاهی را برنمی‌تابیدند و عکس‌العمل اولیه آن‌ها، مخالفت و انکار نبوت و اصرار به حفظ وضع موجود برای عاجز و ناامید کردن انبیا و خداپرستان بود. برای تحقق این هدف، ابتدا آن‌ها را تکذیب می‌کردند: «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ؛ قوم نوح رسولان را تکذیب کردند» (شعرا/۱۰۵)، «كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ؛ قوم عاد (نیز) رسولان (خدا) را تکذیب کردند» (شعرا/۱۲۳)، «كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ؛ قوم ثمود رسولان (خدا) را تکذیب کردند» (شعرا/۱۴۱)، «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ؛ قوم لوط فرستادگان (خدا) را تکذیب کردند» (شعرا/۱۶۰) و «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ؛ اصحاب ایکه [= شهری نزدیک مدین] رسولان (خدا) را تکذیب کردند» (شعرا/۱۷۶) (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ج ۱، ص ۱۰۴). برای باورپذیری تکذیب خود، از شیوه القاء تدریجی و پلکانی بهره می‌جستند. از آن‌جا که انبیا، هم از جهت شخصیت حقیقی و هم به واسطه انساب خانوادگی سابقه نیکو داشته و مورد احترام مردم بودند، ابتدا با نسبت‌های ناروا به انبیا، شخصیت حقیقی آن‌ها را تضعیف نموده و مقام الاهی آن‌ها را انکار می‌نمودند: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أْخْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ؛ آن‌ها گفتند: (آن‌چه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آورده وحی نیست؛ بلکه خواب‌هایی آشفته است! اصلاً آن را به دروغ به خدا بسته؛ نه، بلکه او یک شاعر است!» (انبیا/۵). سپس تهمت را ترقی داده و از جهل مردم برای افترا به خدا و پیغمبر استفاده می‌کردند: «وَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لَّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ آن‌کس که بر خدا دروغ می‌بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟!» (انعام/۱۴۴). به این معنا که افترا مستلزم تعمد و تفکر است و انبیا برای رسیدن به اهداف خود و فریب مردم، دروغ می‌گویند. سپس مطلب را ترقی داده و می‌گفتند که آن‌ها شاعرند؛ چون شاعر در زمان جاهلیت به کسی اطلاق می‌شد که بدون تدبیر، بر مکنونات ذهنی آمیخته با احساس و انکار ضروریات و تصدیق باطل، اصرار می‌ورزد. سپس بعد از فراهم نمودن پذیرش عمومی، انبیا را ساحر و جادوگر («ما هذا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرٍ؛ این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده» (قصص/۳۶)) و در نهایت دیوانه و مجنون معرفی می‌کردند («إِنَّ هُوَ إِلَّا زُجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ؛ او فقط مردی است که به نوعی جنون مبتلاست!» (مومنون/۲۵)) تا از این طریق، اعتقاد به وجود قیامت و نظام کیفر و پاداش، انذار به سرنوشت بد کفار و مشرکین، وعده پیروزی مومنان و احکام الاهی را تراوشات ذهن معیوب همراه با اعوجاج پیامبران دانسته («يَنْعُوْنَهَا عَوْجًا؛ و (با القای شبهات) می‌خواهند آن را کج و معوج نشان دهند» (اعراف/۴۵)) و انبیا را قادر به اثبات آن‌ها ندانند.

شیوه چند وجهی دیگر برای انکار پیغمبران، ناظر به تفاوت منزلت و جایگاه زمینی و آسمانی خداوند و انبیا بود. چون اتصال به غیب را مقام و مرتبه‌ای والا و خارج از دنیا و مادیات تصور

می‌کردند و پیامبران را مانند سایر بشر می‌دانستند («ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ؛ این مرد جز بشری هم‌چون شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید!» (مومنون/۲۴)) که هیچ‌گونه مقام الوهی و برتری بر آن‌ها نداشته و مانند مردم آب و غذا می‌خورند («مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ؛ چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟! (نه سنت فرشتگان را دارد و نه روش شاهان را!)» (فرقان/۷)). پس دلیلی برای وجوب اطاعت از آن‌ها نیست و در مرحله بعد با تنزل از عقیده قبلی، سوال می‌کردند که چرا حداقل یک فرشته به عنوان نذیر و شفیع که واسطه میان ما و خدا است، همراه آن‌ها نیست و در مرحله پایانی، باز تنزل نموده و دلیل صدق نبوت را آوردن گنج از جانب خدا برای مردم بیان می‌کردند («أَوْ يُقَلِّدِي إِلَيْهِ كُنُزًا؛ یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود» (فرقان/۸)) و یا جهت تعجیز انبیا و رهایی از منطق محکم و مستدل آن‌ها، از باب بهانه‌جویی پیشنهاد معجزه می‌کردند («فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ؛ اگر راست می‌گویند باید معجزه‌ای برای ما بیاورد؛ همان‌گونه که پیامبران پیشین (با معجزات) فرستاده شدند!» (انبیا/۵)). شاهد بهانه‌جویی مشرکین و کفار این است که بعد از آمدن معجزات الهی باز ایمان نمی‌آوردند («فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ؛ اما آن‌ها، به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند!» (یونس/۷۴)) و از تکذیب انبیا دست برنمی‌داشتند.

روش سخیف و غیر اخلاقی دیگری که حاکی از استیصال و ناتوانی مشرکین برای ترور شخصیت انبیا و اعتقادات دینی بود، تمسخر و استهزاء اعتقادات و آیات خدا («إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ؛ و هنگامی که معجزه‌ای را ببینند، دیگران را نیز به استهزا دعوت می‌کنند!» (صافات/۱۴)) و هزل خود انبیا در دوران مختلف و ایمان‌آوردندگان به دین الهی در انظار عمومی بود (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۵، ص ۲۴۱). شیوه چندوجهی دیگری که به کار می‌بردند، نفوذ در خانواده انبیا و تحت تأثیر قراردادن همسران و فرزندان و یا تهمت زدن به آن‌ها بود که نمونه‌های فراوانی هم‌چون کافر شدن پسر نوح («وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ؛ نوح فرزندش را که در گوشه‌ای بود صدا زد: پسر من! همراه ما سوار شو، و با کافران مباش!» (هود/۴۲)) و همراه کردن همسر لوط در همجنس‌گرایی وجود دارد تا از درون خانواده، اهرم‌های فشار برای دست برداشتن از اعتقادات یگانه‌پرستی ایجاد کنند و از زنان نیز به عنوان ابزاری برای وسوسه‌های شیطانی و شهوانی در ابعاد مختلف مانند تهمت به حضرت یوسف (یوسف/۲۵) در جریان زلیخا و به حضرت داود در جریان توطئه چینی برای کشتن اوریا و تصاحب همسر او که در تورات آمده و فرستادن زنان زیباروی از سوی بلعم باعورا برای فریب دادن و به فساد کشیدن بنی اسرائیل (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ج ۱، ص ۶۸-۲۲۴). هم‌چنین تهمت‌های ناروا نیز به همسران انبیا هم‌چون حضرت ایوب عليه السلام وارد

می‌نمودند تا به طریقی شخصیت قدسی و پاکدامنی آن‌ها را در میان مردم تضعیف نمایند (قمی، ۱۳۶۳ش: ج ۲، ص ۲۴۱). در جنبش‌های دینی و معنویت‌گرای عصر جدید، نیز استفاده ابزاری چند وجهی از زنان به صورت سوء استفاده جنسی، فمینیسم، همجنس‌گرایی، ایزد بانوی مقدس، نظام‌های زن سالار و عاملی برای جذب جوانان به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی است (پایک، ۱۳۹۵ش: صص ۲۷۱-۲۷۳).

۲-۲. شیاطین انسی و ایجاد موانع و حذف فیزیکی انبیا و پیروانشان: مرحله دوم تعجیز

کفار و مشرکین ایجاد موانع و استفاده از ابزار تهدید به طرق مختلف بود. آن‌ها بعد از درماندگی در بحث و مناظره با پیغمبران و پیروانشان، آن‌ها را تهدید به اخراج از سرزمین و هویت ملی می‌کردند، مگر این‌که به ملت کفر آن‌ها روی آورند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا؛ کافران به پیامبران خود گفتند: ما به طور قطع شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، مگر این‌که به آیین ما بازگردید!» (ابراهیم/۱۳). در مورد حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَام و اتباع او نیز این تهدید در آیه ۸۸ سوره اعراف تکرار می‌شود و با عدم موفقیت در اخراج و تبعید، تهدید به اقدامات خشن و حذف فیزیکی می‌نمودند، مانند آن‌چه نسبت به حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام گفتند («قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ، گفتند: ای نوح! اگر (از حرف‌های) دست برداری، سنگباران خواهی شد!» (شعرا/۱۱۶)) و یا آن‌چه فرعون به ایمان‌آوردگان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت («لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأُزْجِلْكُمْ مِنْ خِلافٍ وَلَا ضَلِّبْتُكُمْ أَجْمَعِينَ؛ دست‌ها و پاها را برعکس یکدیگر قطع می‌کنم و همه شما را به دار می‌آویزم!» (شعرا/۴۹)) که از قطع کردن دست و پا تا سنگسار کردن دیده می‌شود تا از گرایش مردم به انبیا جلوگیری کرده و از این طریق اثبات کنند که خداوند و انبیا را عاجز نموده و شکست داده‌اند. شیوه دیگر آن‌ها در حذف فیزیکی، به راه انداختن جنگ‌های مختلف علیه انبیا و پیروانشان بود، طغیان فرعون علیه حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام (یونس/۸۳) و تعقیب کردن مداوم حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام و یارانش (نساء/۱۵۷) و جنگ‌های بسیاری که علیه رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صورت گرفت (انفال/۷، ۸، ۹، ۴۳، ۴۴؛ احزاب/۲۵-۲۷؛ حج/۱-۲)، شاهد صدقی در این زمینه است تا با ناکامی و شکست ظاهری موحدان به نحوی موجبات شکست و عجز خدای انبیا را در مقابل خدایان خود نشان دهند.

۲-۳. شیاطین انسی و تدابیر دفاعی و ایجاد استحکامات: در مرحله پایانی، شیاطین انسی

برای عاجز نشان دادن خداوند از عذاب دنیوی و در امان ماندن از شکست در برابر انبیا، درصدد ایجاد استحکامات حفاظتی و تدافعی یا فرار و خارج شدن از حیطة سلطنت و ملک الاهی برآمدند. آن‌ها به ظن خود، با اتکا به توانایی و ظرفیت‌های مادی و امکانات انسانی، با ساختن اماکن و

مساکن مستحکم، مانع از عذاب الاهی شده و یا برای در امان ماندن از عذاب الاهی، اقدام به فرار به مناطق مرتفع می‌نمودند، به تصور این‌که خداوند قادر به یافتن و نابودی آن‌ها نیست و از این طریق موجبات عجز خداوند را فراهم نمایند. حال آن‌که خداوند می‌فرماید: «أَئِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ؛ هر جا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد؛ هر چند در برج‌های محکم باشید!» (نسا/۷۸). برج مشیده، معنایش بناهای محکم و بلندی است که در چهارکنج قلعه‌ها می‌سازند تا افراد از سر دشمنان در آن پناه بگیرند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۵، ص ۶). پسر نوح در پاسخ دعوت پدرش گفت: «قَالَ سَأُوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ؛ گفت: به‌زودی به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند!» (هود/۴۳)، غافل از این‌که وقتی عذاب و بلاء الاهی قطعی شود، هیچ حافظ و عاصمی کارساز نیست «قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ؛ امروز هیچ نگه‌داری در برابر فرمان خدا نیست» (هود/۴۳) (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ج ۴، ص ۲۴۰). امروزه نیز در برخی از کشورها، منازل و پناهگاه‌های آخرازمانی برای حفظ بشر و ذخیره غذا از حوادث قیامت ساخته شده و در حال گسترش است و یا برخی از کشورها برای حفظ نسل بشری و در امان ماندن از حوادث پایان دنیا، درصدند عده‌ای را به فضا و کرات آسمانی منتقل کنند (پاپیک، ۱۳۹۵ش: ص ۱۲۷).

۳. خداوند و پاسخ به انکار تعجیز کنندگان

خداوند سبحان به روش عقلی و هماهنگ با فطرت بشری، از کفار طلب اقامه برهان بر مدعای خود می‌کند («أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ؛ آیا آن‌ها معبودانی جز خدا برگزیدند؟! بگو: «دلالتان را بیاورید!» (انبیا/۲۴)) تا در یک فضای معرفت عقلانی و به دور از احساسات و تعصبات قومی و قبیله‌ای به گفتگو بپردازند. وقتی کفار و مشرکین برهان قاطعی اقامه نمی‌کنند، خداوند در مقام اقامه دلیل، علت عدم پذیرش توحید از سوی آن‌ها را عدم علم و درک حق تعالی می‌داند («بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ؛ اما بیشتر آن‌ها حق را نمی‌دانند؛ و به همین دلیل (از آن) روی گردانند» (انبیا/۲۴)) و از اعراض بدون دلیل کفار معلوم می‌شود که این جهل بسیط نیست که در قبال آن تکلیف نداشته باشند، بلکه یا از باب جهالت و عدم تمیز میان حق و باطل و پیروی کورکورانه از گذشتگان است و یا از باب انکار آگاهانه و آزادانه به علت انگیزه‌های دنیوی و تعصبات قومی و قبیله‌ای است که در واقع خود جهل دیگری است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۴، ص ۲۷۳).

خداوند متعال برای این‌که ناتوانی و عجز بتان در نفع و ضرر رساندن به آن‌ها را اثبات کند («وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَبْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ؛ آن‌ها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد» (یونس/۱۸)) به عجز آن‌ها در آفرینش ضعیف‌ترین

موجودات هم چون مگس اشاره کرده و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا؛ کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند» (حج/۷۳). نه تنها قدرت بر خلق ندارند، حتی حقیرتر از آن هستند که اگر مگسی به آن‌ها زیان رسانده و چیزی از آن‌ها بردارد، اگر همه جمع شوند نمی‌توانند آن را پس بگیرند، پس چگونه سزاوار پرستش و عبادت هستند. خداوند بعد از ساکت کردن کفار، در آیه‌ای دیگر چندگانه پرستان را خطاب قرار داده و از آن‌ها طلب برهان می‌کند («أَلَيْهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ آیا معبودی با خداست؟! بگو: دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گویید!» (نمل/۶۴)) و از تلازم خلقت و تدبیر در مجاب کردن آن‌ها بهره می‌برد. چون خلقت و تدبیر در سراسر عالم، امری واحد و مستند و قائم به او است، وقتی ثابت کند که تدبیر، همان خلقت است، پس خدای تبارک و تعالی تنها رب تمامی موجودات است و شریکی ندارد. مشرکین بعد از تنزل از خالقیت و مدیریت بتان، آن‌ها را مقربان و شفاعت‌کنندگان درگاه الاهی و واسطه فیض می‌دانستند: «وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ؛ و می‌گویند: این‌ها شفیعیان ما نزد خدا هستند!» (یونس/۱۸). خداوند با استفهام انکاری به این ادعا نیز پاسخ داده که «أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ؛ آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارد؟!» (یونس/۱۸)؛ یعنی دروغی است که شما بدون این‌که وجود داشته باشد، بیان می‌کنید (حقی، بی تا؛ ج ۴، ص ۲۶). در جای دیگر خداوند به طور کلی مالکیت و تعقل را نیز از خدایان دروغین آن‌ها سلب می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يُفْلِحُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ؛ به آنان بگو: آیا (از آن‌ها شفاعت می‌طلبید) هرچند مالک چیزی نباشند و درک و شعوری برای آن‌ها نباشد؟!» (زمر/۴۳). بدیهی است که شفاعت وقتی تصور دارد که شفیع، علم به بشر و خواسته‌های او و مقام بالاتر خود داشته باشد، حال آن‌که این اله‌ها مُشتی سنگ بی‌شعور و فاقد علم هستند. علاوه بر این، شفیع باید یا خود مالک شفاعت باشد، یا مقام بالاتر به او چنین حقی داده باشد که دلیلی بر آن اقامه نکردند. پس این سخن مشرکین گزافی بیش نیست. هم چنین، خداوند عدم علم خدایان آن‌ها به غیب و قیامت را دلیل دیگری بر نفی الوهیت و ربوبیت آن‌ها می‌داند «مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ؛ و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند!» (نمل/۶۵). چون شأن معبود، تدبیر امور پرستش‌کنندگان است و یکی از امور خلق، همانا مسئله جزاء در روز بعث است. حال آن‌که خدایان ایشان هیچ اطلاعی از روز قیامت ندارند، پس اله و معبود نیستند. در آیه بعدی خداوند تکلیف مشرکین را یک سره می‌کند و می‌فرماید: «بَلِ آدَارِكُ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ؛ آن‌ها [= مشرکان] اطلاع صحیحی درباره آخرت ندارند؛ بلکه در اصل آن شک دارند؛ بلکه نسبت به آن نابینايند!» (نمل/۶۶). آن‌ها نسبت به امور آخرت در جهل

مطلق اند. نه تنها تردید می‌کنند، بلکه از این بالاتر، آن‌ها نسبت به امور آخرت کورند؛ یعنی خدا دل‌هایشان را از تصدیق و اعتقاد به وجود آن کور کرده است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۲۴، ص ۵۶۸).

اما پاسخ خداوند به مشرکین در طلب معجزه، امر به تحدی است که بارها در زمان انبیا اتفاق افتاده است. مانند تبدیل عصای موسی ﷺ به اژدها و نابود کردن سحر و جادوی ساحران فرعون: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ؛ (ما) به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن! ناگهان! (به صورت مار عظیمی درآمد که) وسایل دروغین آن‌ها را به سرعت برمی‌گرفت» (اعراف/۱۱۷) و تحدی به قرآن و کتب مقدس تا عجز کفار، مشرکین و خدایان آن‌ها در برابر مردم آشکار شود: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ؛ (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید» (بقره/۲۲).

امر در آیه تعجیزی است تا به همه بفهماند که هیچ بشری نمی‌تواند تا زمین و زمان باقی است، نظیر آن را بیاورد، حتی اگر همه انس و جن جمع شوند و همدیگر را یاری کنند، ناتوان از آوردن یک آیه مانند قرآن هستند: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ، وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛ بگو اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند» (اسراء/۸۸). عجز بشر در تحدی، دال بر صدق نبوت است.

۳-۱- راهبرد ایجابی خداوند به حذف فیزیکی انبیا: اما در پاسخ به تعجیز مشرکین به نابودی و برخورد خشونت آمیز با انبیا و پیروانشان، خداوند دو راهبرد ایجابی و سلبی را به کار می‌گیرد. در راهبرد ایجابی از یک سو با حمایت‌های غیبی و معنوی به ایمان‌آوردگان روحیه بخشیده و آن‌ها را به تقوا و ذکر خدا دعوت نموده و در بسیاری از حوادث ناگوار و سخت از جهت مادی به آن‌ها یاری می‌رساند. مانند نجات دادن حضرت نوح ﷺ و یارانش با ساخت کشتی («وَأَصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا وَلَا تَخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرَقُونَ؛ و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی بساز! و درباره آن‌ها که ستم کردند، شفاعت مکن که (همه) آن‌ها غرق شدنی هستند!» (هود/۳۷))، نجات حضرت موسی ﷺ و پیروانش در گذر از رود نیل («وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُم؛ و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم؛ و شما را نجات دادیم» (بقره/۵۰))، حمایت معنوی با زدودن غم و ایجاد امید و حمایت مادی با من و سلوی و تغذیه مومنان بنی اسرائیل («وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰ وَ السَّلْوٰی؛ و ابر را بر شما سایبان قرار دادیم؛ و «من» [= شیره مخصوص و لذیذ درختان] و «سلوی» [= مرغان مخصوص شبیه کبوتر] را بر شما فرستادیم» (بقره/۵۷)) و فرستادن باد و ملائک و اجنه مومن در بسیاری از جنگ‌ها برای یاری انبیا ﷺ («فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَّهُمْ تَرَوْنَهَا؛ ولی ما باد و طوفان سختی

بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را در هم شکستیم)» (احزاب/۹) که موجب شکست معاندین و پیروزی مومنان می‌شود.

از سوی دیگر مهلت دادن خداوند به مشرکین و عدم تعجیل و تسریع انبیا در عذاب الاهی: «فَمَهْلٍ الْكَافِرِينَ أَهْمَهُمْ رُؤُودًا؛ حال که چنین است، کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند)!» (طارق/۱۷)؛ چون اساس خلقت بر هدایت و ثواب است نه گمراهی و عذاب. ابتدا فرصتی به آن‌ها می‌دهند که یا برگردند و یا نهایت کید و حيله‌گری‌های خود را که در توان دارند، به کار گیرند. در این هنگام با اتمام حجت، خدای تعالی از طرق و حیل غلبه‌کننده، آن‌ها را نابود می‌کند «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا* وَأَكِيدُ كَيْدًا؛ آن‌ها پیوسته حيله می‌کنند* و من هم در برابر آن‌ها چاره می‌کنم!» (طارق/۱۵-۱۶). حيله خدای تعالی این است که ایشان را با معاصی به دشمنی با سعادت خود وادار و استدرج می‌کند: «فَيَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحَيَّرِي الْكَافِرِينَ؛ با این حال، چهار ماه (مهلت دارید که آزادانه) در زمین سیر کنید (و هر جا می‌خواهید بروید، و ببینید) و بدانید شما نمی‌توانید خدا را ناتوان سازید، (و از قدرت او فرار کنید! و بدانید) خداوند خوارکننده کافران است!» (توبه/۲). در این جا سیاحت کنایه است از این که در این مدت از ایام سال، ایمن هستند و هیچ بشری متعرض آن‌ها نمی‌شود تا تصمیم بگیرند. هم چنین آیه «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ؛ و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن ببیند)» (توبه/۶)، متعرض حکم پناه دادن به مشرکین است تا کلام خدا را بشنوند؛ چون اساس دعوت حقه، وعد و وعید، بشارت و انداز، جنگ و صلح، برای هدایت مردم و دوری از ضلالت است، ولی اگر باز گمراهی و استکبار خود را ادامه دادند، عذاب الاهی آن‌ها را خواهد گرفت (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ج ۵، ص ۱۳).

۲-۳. راهبردهای سلبی خداوند نسبت به اقدامات دفاعی و حذف فیزیکی خداناباوران:

اما پاسخ سلبی خداوند سبحان بعد از اتمام حجت و اصرار کفار و مشرکین بر عقائد و ظلم خود، دو مرحله‌ای است. مرحله اول که شاید بسیار عجیب و در بدو نظر سوال برانگیز باشد، این که خداوند عذاب استیصالی مسبوق به اغوا و اضلال را نصیب کفار و مشرکین می‌کند؛ یعنی خداوند ابتدا آن‌ها را منحرف و گمراه کرده و سپس عذاب می‌کند. اما این اغوا و اضلال ابتدایی نبوده که برخلاف اقتضای ذات و صفات الاهی و جایز نباشد که خداوند بندگان خود را گمراه کند، بلکه این اغوا و اضلال به عنوان مجازات و مکافات عمل و اثر وضعی گناهان خود کفار و مشرکین بوده که نه تنها منع جوازی ندارد که مقتضای ذات و صفات الاهی است؛ زیرا اگر کسی گناه کند و سپس از کثرت عناد و لجاج اصرار بر آن کرده و توبه و جبران نکند، مستوجب اضلال شده، یعنی خداوند اسباب

توفیق را از او منع می‌کند و او را به حال خود وامی‌گذارد. در نتیجه دچار اغواگشته و از راه خداوند گمراه می‌شود («يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا؛ خدا جمع زیادی را با آن گمراه می‌کند» (بقره/۲۶))؛ زیرا به سوء اختیار خود، نور ایمان را منکدر و قلوب خود را زنگار نموده و در کفر و عناد ثابت قدم شده‌اند. ولی در مقابل کسانی که در طریق صواب هستند، به توفیق الهی و لطف سبحانی به حق و حقانیت هدایت می‌شوند («وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا؛ و گروه بسیاری را هدایت می‌کند» (بقره/۲۶))؛ چون به حسن اختیار، قبول ایمان نموده و به الطاف الهیه موفق می‌شوند.

تصور نشود که هدایت الهی نسبت به کفار قصور دارد، بلکه هدایت الهیه که عبارت است از ارسال رسل و انزال کتب و قدرت و نصب دلایل و شواهد دالّه بر حقانیت، نسبت به جمیع مکلفان از مؤمن و کافر یکسان است. منتها در مرحله ظهور، مؤمن قبول ایمان نموده و مهتدی می‌شود و کافر اعراض نموده و مضل می‌گردد: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!» (انسان/۳) (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۹۱). در مرحله بعد، خداوند سنت قطعی خود که انذار به هلاکت در دنیا («فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ؛ پروردگارشان به آن‌ها وحی فرستاد که ما ظالمان را هلاک می‌کنیم! * و شما را بعد از آنان در زمین سکونت خواهیم داد» (ابراهیم/۱۳-۱۴)) و عذاب در آخرت است را نازل می‌کند («قُلْ فَأَنْتَظِرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ؛ بگو شما انتظار بکشید، من نیز با شما انتظار می‌کشم!» (یونس/۱۰۲)). این سنت قطعی الهی در تمام ادوار تاریخ ظهور انبیا محقق شده است و بعد از این تا پایان دنیا نیز ادامه خواهد داشت و کسی توانایی جلوگیری و دفع و رفع آن را ندارد: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ * مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ؛ عذاب پروردگارت واقع می‌شود * و چیزی از آن مانع نخواهد بود!» (طور/۷-۸). این عذاب و هلاکت در دنیا گاهی بدون درخواست و گاهی با درخواست و یا نفرین انبیا تحقق یافته و فتح و ظفر نصیب آن‌ها و پیروانشان می‌گردید: «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ؛ آن‌ها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی (بر کفار) کردند؛ و (سرانجام) هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد!» (ابراهیم/۱۵)؛ یعنی رسولان وقتی دستشان از همه جا کوتاه می‌شد و ظلم ظالمان و تکذیب معاندین به نهایت می‌رسید، از خدا طلب فتح و پیروزی می‌کردند. مانند حضرت نوح که فرمود: «أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ؛ من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده‌ام، انتقام مرا از آن‌ها بگیر!» (قمر/۱۰) و سرانجام، پیروزی نصیب پیامبران و اتباعشان و خیب و نومیدی و هلاکت، نصیب کفار می‌شد: «أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ؛ یا به هنگامی (که برای کسب مال و ثروت افزون‌تر) در رفت و آمدند، دامانشان را بگیرد، در حالی که قادر به فرار نیستند؟!» (نحل/۴۶). خداوند کفار و مشرکین را در عین سرگرمی و تقلب در گناهان و مکر با خدا و

رسول و یا غوطه خوردن در نعمت‌ها، عذابشان می‌کند و آن‌ها قادر به عاجز کردن خداوند نیستند. اکثریت مفسرین، این عبارت (فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ) را در مقام تعلیل اخذ در تقلب و در مکر بیان کرده‌اند؛ یعنی آن‌ها نمی‌توانند درخواست‌ها و اقدامات خود، خداوند را به واسطه غلبه بر خدا و یا به واسطه فرار از حکم یا مقاومت در برابر قضا و قدر الاهی یا تاب‌آوری در برابر عذاب عاجز نماید (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۱۳، ص ۲۶۸).

آن‌ها از قلمرو قدرت خداوند، نه خارج هستند و نه می‌توانند خارج شوند. هرچا باشند، در زمین یا آسمان‌ها، در دریاها و قله کوه‌ها و خانه‌های مستحکم، گرفتار عذاب و هلاکت خواهند شد. پس نه تنها آن‌ها و خدایانشان نمی‌توانند خداوند را مغلوب و عاجز کنند، بلکه خود، عاجز از جلوگیری عذاب و مغلوب خواست و اراده خداوند خواهند شد: «قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ؛ (نوح) گفت: اگر خدا اراده کند، خواهد آورد؛ و شما قدرت فرار (از آن را) نخواهید داشت!» (هود/۳۳). جمله «ان شاء» از لطیف‌ترین قیود در این آیه است که حق تنزیه ساحت مقدس ربوبی را ادا کرده و فهمانده است که خدای سبحان، محکوم به حکم هیچ‌کس و مقهور به قهر هیچ چیز نمی‌شود. او هرچه را بخواهد انجام می‌دهد، و هیچ‌کس دیگری غیر او نیست که هرچه بخواهد، بکند. هم‌چنین جمله «وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ»، بیان عدم مانع و تنزیه دیگری است برای خدای سبحان و جوابی نیز هست از تعجیزی که کفار نسبت به نوح عَلَيْهِ السَّلَام کردند و حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ می‌فرماید: شما نمی‌توانید خدا را از فرستادن عذاب عاجز سازید، و از رسیدن عذاب بر خود مانع شوید (حق، بی تا: ج ۵، ص ۳۶) و چون از یک سو سلطنت و مالکیت خدای تعالی قابل مقایسه با سلطنت‌های اعتباری ظاهری افراد انسان نیست و وجود مانع و رادع از تحقق اراده حق متعال، معقول نیست، عذاب مورد تهدید حق است و واقع خواهد شد («الْإِنِّ وَ عَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ آگاه باشید وعده خدا حق است، ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند!» (یونس/۵۵)) و از سوی دیگر آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، مملوک خدای یگانه است و می‌تواند هر نوع تصرفی که فرض شود، در آن بنماید و هر تصرفی در آن‌ها نیز به خدای تعالی منتهی می‌شود. غیر از خدا هیچ‌کسی سهمی از این مالکیت ندارد، در نتیجه هیچ تصرفی در آن نمی‌تواند بکند، مگر به اذن او. پس اگر غیر از خدای تعالی کسی تصرف در چیزی کرد، تصرف او فقط مستند به اراده خدای تعالی است و به هیچ مقتضی دیگری مستند نیست. پس خدای تعالی آن‌چه انجام می‌دهد، از جانب خود است، نه این‌که مقتضایی از خارج ذاتش و یا مانعی از خارج درکار او ارتباط و دخالت داشته باشد. بنابراین قول خداوند حق است و تخلف ندارد و هیچ منصرف‌کننده‌ای نیست که او را وادار سازد به این‌که قولش را تغییر دهد و قول خدای تعالی همان فعل او است؛ به این معنا که

کاری که او می‌کند به خودی خود بر مقصود او دلالت دارد و در قول او دروغ راه ندارد؛ چون قول او متن و عین عالم خارج و تردیدناپذیر است و تردید در آن به جز جهل به مقام خدای تعالی هیچ انگیزه‌ای ندارد: «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند!» (یونس/۵۵) (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱۷، ص ۲۵۶).

خداوند سبحان در پاسخ دیگری به مشرکین، تمام راه‌های گریز در ارض که منظور هر آن چه که در عالم دنیاست را بر آن‌ها بسته و اعتماد به غیر را امری غیر ممکن بیان می‌کند: «أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ؛ آن‌ها هیچ‌گاه توانایی فرار در زمین را ندارند؛ و جز خدا، پشتیبان‌هایی نمی‌یابند!» (هود/۲۰). معارضین با انبیا برای مقابله و به ستوه آوردن پیام‌آوران الهی از یک سو اصرار به پای بندی به آداب و رسوم و اعتقادات کفرآمیز زمینی و مادی خود کرده و آشکارا تظاهر به آن می‌نمودند و از سوی دیگر افتراء به خدای تعالی و پیامبران می‌بستند، راه خدا را به روی مردم سد و آن را کج و معوج وانمود می‌کردند. آیات قرآن دلالت دارد که این اقدامات تعجیزی و تخریبی آن‌ها، بدان جهت نیست که قدرت عاریتی آن‌ها بر قدرت خدای سبحان فایق آمده و نیز برای آن نیست که مشیت آن‌ها بر مشیت خدای سبحان پیشی گرفته و برای آن نیست که آن‌ها از تحت ولایت خدای تعالی بیرون رفته («يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَعْظَمْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا؛ ای گروه جن و انس! اگر می‌توانید از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید» (الرحمن/۳۳)) و در ولایت کس دیگر داخل شده و غیر خدا یا بتان و یا اسباب ظاهری را ولی خود گرفته باشند، زیرا هیچ ولی غیر از او نیست («وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ؛ و جز خدا، پشتیبان‌هایی نمی‌یابند!» (هود/۲۰))، بلکه تنها ولی حقیقی و مدیر امورشان خدای تعالی است و اوست که امر آن‌ها را تدبیر می‌کند و در برابر سوء نیات و اعمال زشتشان که سرانجامش سوء عذاب است، کیفر می‌دهد و آن‌ها را از راهی که خودشان متوجه نشوند، استدراج می‌کند. هم‌چنان که خداوند پیامبر خود را به خطابی مؤکد خطاب می‌کند («لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛ گمان مبر کافران می‌توانند از چنگال مجازات الهی در زمین فرار کنند! جایگاه آنان آتش است و چه بد جایگاهی است!» (نور/۵۷)) که خیال نکنی که کفار، خدا را در زمین عاجز می‌کنند و با نیرو و شوکت خود، مانع از انجام وعده‌اش می‌شوند. این بیان و حقیقت، بشارتی است به رسول خدا ﷺ و به امت وی که دشمنانش شکست خورده و مغلوب خواهند شد و چون بشارت به آن جناب بود، لذا او را مخاطب قرار داد و چون نهی مذکور در معنای این است که به زودی کفار به حکم اجبار دست از معارضه با دین و اهل دین برمی‌دارند، لذا جمله «وَمَا لَهُمُ النَّارُ» را بر آن عطف کرد. گویا

فرموده، ایشان در دنیا شکست خورده و جایگاهشان نیز در آخرت آتش است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۵، ص ۲۱۸).

درآیه دیگر خداوند، عدم عجز خود را ترقی داده و فرموده شما نه تنها در زمین که در آسمان هم نمی‌توانید خداوند را عاجز کنید: «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛ شما هرگز نمی‌توانید بر اراده خدا چیره شوید و از حوزه قدرت او در زمین و آسمان بگریزید» (عنکبوت/۲۲)؛ یعنی شما نمی‌توانید با غلبه یا امتناع از حکم الهی و فرار کردن، خدا را عاجز کنید و از تحت حکومت و سلطنتش خارج شوید و در اقطار زمین و آسمان پنهان گردید. پس مخلوقات، نه خودشان به طور مستقل می‌توانند خدا را عاجز سازند و نه غیر ایشان می‌توانند این کار را برایشان انجام دهند و نه خودشان و غیرشان می‌توانند به این غرض نائل آیند. سرانجام مشرکین و کفار در برابر استدلال عقلی و فطری انبیا و تجلی قدرت الهی از عاجز نمودن خداوند عاجز شده و اعتراف و اقرار می‌کنند که قدرت تاب‌آوری نداشته و خود عاجز شده‌اند: «وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا؛ و این‌که ما یقین داریم، هرگز نمی‌توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی‌توانیم از (پنجه قدرت) او بگریزیم!» (جن/۱۲). کلمه «ظَنٌّ» که «ظَنُّنَا» ماضی آن است، به معنای علم یقینی است؛ یعنی به طور قطع نمی‌توانیم در زمین از راه فساد در ارض، از خواست خدا جلوگیری کنیم و او را عاجز سازیم و نگذاریم نظام او جاری شود. چون افساد خود آن‌ها هم اگر محقق شود، یکی از مقدرات خدا است نه این‌که خدا را عاجز ساخته باشند. هم چنین راه فراری نداریم: «وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا» و اگر خدا بخواهد ما را دستگیر کند، نمی‌توانیم از چنگ او بگریزیم: «أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ * أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ؛ ممکن است خدا آن‌ها را در زمین فرو برد و یا مجازات (الاهی)، از آن‌جا که انتظارش را ندارند، به سراغشان آید؟! * یا به هنگامی (که برای کسب مال و ثروت افزون‌تر) در رفت و آمدند، دامانشان را بگیرد، در حالی که قادر به فرار نیستند؟!» (نحل/۴۵-۴۶). خداوند نیز به طرق مختلف آن‌ها را مجازات خواهد کرد، یا در زمینشان فرو برد و یا عذابی ناگهانی بر سرشان می‌فرستد، بدون این‌که از قبل احتمالش را بدهند؟ یا در هر حالی که باشند، چه در حال گناه کردن و چه در حال استفاده از نعمات دنیوی، دیگر فرصت فرار هم پیدا نمی‌کنند (طیب، بی تا: ج ۸، ص ۱۳۱). نابودی و ریشه‌کن شدن کفار و مشرکین به سبب بطلانشان، سَنَّتْ قطعی خداوند است. مانند عاقبت قوم عاد، قوم حضرت هود: «وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ؛ و اما قوم «عاد» با تندبادی طغیان‌گر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند» (الحاقه/۶)، عاقبت قوم ثمود، قوم حضرت صالح: «وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جِثِيمِينَ؛ و کسانی را که ستم کرده بودند، صیحه (آسمانی) فرو

گرفت؛ و در خانه‌هایشان به روی افتادند و مردند» (هود/۶۷)، عاقبت نمرودیان در زمان حضرت ابراهیم: «فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ؛ آن‌ها طرحی برای نابودی ابراهیم ریخته بودند ولی ما آنان را پست و مغلوب ساختیم!» (صافات/۹۸)، سرنوشت قوم لوط: «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ؛ و بارانی از سنگ بر آن‌ها فرو ریختیم!» (حجر/۷۴)، عذاب قوم شعیب: «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ؛ سرانجام او را تکذیب کردند، و عذاب روز سایبان (سایبانی از ابر صاعقه خیز) آن‌ها را فراگرفت» (شعرا/۱۸۹) و عذاب فرعونیان در زمان حضرت موسی: «ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ؛ سپس بقیه را غرق کردیم!» (شعرا/۱۲۰). این‌گونه است که تمام خداناباوران و دین‌ستیزان، مبهوت و مغلوب می‌شوند: «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ؛ آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد» (بقره/۲۵۴).

۳-۳. بشارت الاهی به پیروزی قطعی خدا باوران: در کنار سنت هدم و هلاکت کفر، سنت دیگر الاهی خود را آشکار می‌کند و آن پیروزی قطعی و نجات حتمی انبیا و پیروانشان است: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ؛ سرانجام، او و کسانی را که با او بودند، به رحمت خود نجات بخشیدیم؛ و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند، قطع کردیم!» (اعراف/۷۲). خداوند پایان دنیا را با حکومت خدا باوران، صالحین و موحدین روی زمین ختم می‌کند: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛ در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد!» (انبیا/۱۰۵). وراثت زمین برای صالحان این است که سلطنت بر منافع زمین از دیگران که شامل تمام ادیان، مذاهب، مکاتب، حاکمان ظالم، بی‌دین و پیروان آن‌هاست، گرفته شده و به صالحین منتقل می‌شود و برکات و خیرات زمین مختص این گروه خواهد شد، هم برکات دنیوی و هم برکات اخروی («أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ آری، آن‌ها وارثانند!» * وارثانی) که بهشت برین را ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند!» (مومنون/۱۰-۱۱) که برمی‌گردد به مقامات قربی که از طریق دنیا برای خود کسب کرده‌اند. در آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؛ خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که به طور قطع آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید» (نور/۵۵)، خداوند به صالحین وعده می‌دهد که به زودی زمین و حکومت الاهی را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد، دینشان را در زمین متمکن می‌سازد و امنیت را جایگزین ترسی که از منافقین و کفار در عبادت آزادانه داشتند، می‌کند. مراد از تمکین دین، این است که آن را در جامعه مورد عمل قرار دهد، به گونه‌ای که هیچ کفری جلوی آن را نمی‌تواند بگیرد و عبادت، خداپرستی

خالص است و هیچ شائبه شرکی چه جلی و چه خفی در آن نباشد؛ یعنی جز خدا چیز دیگری پرستش نشود و هیچ ربی غیر خداوند قائل نباشند و در تکمیل این آیه خداوند در آیه ۵۷ نور به رسول گرامی ﷺ بشارت شکست جبری و حتمی کفار و پیروزی دین و رسول خداوند را می‌دهد که آن‌ها نمی‌توانند خداوند را عاجز کنند (زمخشری، ۴۰۷ ق: ج ۳، ص ۲۵۲). هم‌چنین در آیه مبارکه «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می‌کند؛ و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است!» (اعراف/۱۲۸)، حضرت موسی ﷺ، بشارت ارث زمین به بندگان و متقین را می‌دهد که یک سنت الهی است. تعلیل حضرت موسی ﷺ این است که اگر من این نوید را می‌دهم، برای این است که فرعون مالک زمین نیست تا آن را به کسی بدهد و یا از کسی بگیرد، بلکه زمین ملک خداوند است و اوست که به هر کس بخواهد، آن را و سلطنت بر آن را می‌دهد یا می‌گیرد و این سنت الهی است که جریان دارد و حسن عاقبت را به کسانی از بندگان خود اختصاص می‌دهد که متقی باشند و این سرزمین را از فرعونیان گرفته و به متقیان منتقل می‌کند (مراغی، بی تا: ج ۹، ص ۳۸).

در پایان این بخش از بحث، معجزه‌ای بی نظیر در آیه‌ای از سوی خداوند برای اهلش از عقلا و دین‌داران بیان می‌شود: «ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ؛ سپس (هنگام نزول بلا و مجازات) فرستادگان خود و کسانی را که (به آنان) ایمان می‌آورند، نجات می‌دهیم و همین‌گونه، بر ما حق است که مؤمنان (به تو) را (نیز) رهایی بخشیم!» (یونس/۱۰۳). این آیه خطابش رسول گرامی اسلام ﷺ و بشارتی است برای او که همانند رسولان گذشته که خداوند هم رسولان و هم مؤمنین به آن‌ها را نجات می‌دهد، مومنین به دین اسلام را نیز نجات داده و رستگار خواهد کرد و نجات مومنین را حق ثابت و واجب بر خود دانسته و آن را تضمین می‌کند (آلوسی، ۱۴۱۵ ق: ج ۶، ص ۱۸۳). این آیه به صورت صریح نشان می‌دهد که در پایان دنیا اگرچه خود پیامبر خاتم ﷺ حضور ندارد، ولی امت مومن او را خداوند نجات داده و سلطنت زمین را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. این بشارت تکلیف دین‌باوران و موحدان را در مقابل خدانا باوران و ملحدان در عصر جدید مضاعف نموده که با هزاران جنبش و فرقه نوظهور دینی و معنوی در صدد بازآفرینی ادیان گذشته و احیای اعمال و باورهای خرافی کافرکیش‌های باستانی اروپایی و پیشامسیحی و انطباق آن با زندگی معاصر با روش و ادبیاتی مدرن هستند تا خود را برای مقابله با آن‌ها مجهز به استدلالات عقلی و فطری برگرفته از قرآن نمایند.

جمع بندی و نتیجه گیری

بررسی‌ها نشان می‌دهد که بر اساس آیات قرآن، شیاطین جنّی و انسی هر کدام با ایجاد شبهات و ظرفیت‌های وجودی خود، درصدد عاجز نمودن و ناتوان ساختن خداوند سبحان در امر تدبیر امور عالم و آدم بودند. شیطان در سه سطح ذاتی، صفاتی و افعالی به دنبال تحقق اهداف شرورانه خود بود، ولی با پاسخ‌های مدبرانه و ساکت‌کننده خداوند سبحان مواجه گردید و راه ضلالت را پیشه کرد. اما کفار و مشرکین برای عاجز کردن خداوند با مؤلفه‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری مختلف، مراحل سه‌گانه‌ای را محور اقدامات خود قرار داده‌اند. ابتدا به دنبال عجز معرفتی و معنوی خداوند و انبیا بودند، سپس عجز فیزیکی و در نهایت درصدد ساختن استحکامات و یا فرار از عذاب الهی برآمدند. خداوند در پاسخ‌های سلبی و ایجابی و شواهد و قرائن عینی بر پایه عقل، فطرت و سنّت‌های قطعی، مسیر هدایت را از ضلالت برای آن‌ها آشکار می‌کند و با ناامید کردن آن‌ها در غلبه بر خداوند، وعده وراثت صالحین و خداپاوران را در پایان دنیا می‌دهد، ولی آن‌ها با اختیار، راه گمراهی را انتخاب و سرمشق جریان شرورانه در عصر جدید نیز شده‌اند. پاسخ‌های حکیمانه خداوند به شیطان، کفار و مشرکین در بازخوانشی جدید در دنیای معاصر می‌تواند در برابر خداپاوران و دین‌ستیزان معاصر با شیوه‌های نوین ساری و جاری باشد.

فهرست منابع

۱. **قرآن کریم**، مترجم: ناصر، مکارم شیرازی.
۲. آلوسی، محمد بن عبدالله، (۱۴۱۵ق)، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۳. ابن اثیر، عزالدین، (۱۴۲۰ق)، **کامل التواریخ**، دارالکتب العربی، بیروت.
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۴۱۹ق)، **تفسیر القرآن العظیم**، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۵. العلوی، السید عادل، (۲۰۰۵م)، **الشیطان علی ضوء القرآن**، للطباعه و النشر والتوزیع، بیروت.
۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸ق)، **انوار التنزیل**، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۷. پایک، سارا، ام، (۱۳۹۵ش)، **دین های عصر جدید و کافرکیش جدید در آمریکا**، نشرشاملو، مشهد.
۸. حقی برسوی، اسماعیل، (بی تا)، **تفسیر روح البیان**، دارالفکر، بیروت.
۹. ربانی گلیاگانی، علی، (۱۳۹۱ش)، **مقاومت پیامبران در برابر القائنات شیطانی**، فصل نامه علمی- پژوهشی کلام اسلامی، سال ۲۱، شماره یک (پیاپی ۸)، صص ۱۵ تا ۳۲.
۱۰. زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ق)، **الکشاف**، الکتب التراث، بیروت.
۱۱. شاکر، عبدالجبار، (۱۹۹۱م)، **حقیقه الشیطان بالمنظور القرآن**، دارو و مکتبه الهلال، بیروت.
۱۲. شریف رازی، عبدالمهدی، (۱۳۷۹ش)، **عصیان آدم**، مجله بشارت، شماره ۱۷، صص ۱۵ تا ۱۷.
۱۳. شفیعی، احمد، (۱۳۸۵ش)، **جریان شناسی عصر رسول خدا ﷺ**، فصل نامه حصون، شماره نهم، صص ۵۵ تا ۷۵.
۱۴. شکر، عبدالعلی، (۱۳۹۳ش)، **وسوسه شیطان و راه کارهای مقابله با آن در قرآن**، پژوهش نامه معارف قرآنی، شماره ۱۸، صص ۶۳ تا ۹۰.
۱۵. صادقی تهرانی، محمد، (۱۳۶۵ش)، **محمد الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن**، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم.
۱۶. صیادی، سمیه و محسنی، طاهره، (۱۳۹۹ش)، **روش های تبلیغی کفار و منافقین در قرآن**، دوفصل نامه تفسیر پژوهی، دوره هفتم، شماره ۱۳، صص ۱۳۵ تا ۱۶۰.
۱۷. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ناصرخسرو، تهران.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، **التبیین فی تفسیر القرآن**، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۰. طیب، عبدالحسین، (بی تا)، **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**، موسسه سبطین، قم.
۲۱. عباسی مقدم، مصطفی، (۱۳۸۹ش)، **روش شناسی برخورد پیامبر ﷺ با مشرکان و اهل کتاب**.

- فصل‌نامه علمی - پژوهشی فلسفه دین، دوره هفتم، شماره ششم، صص ۱۶۱ تا ۱۸۶.
۲۲. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، محمد بن عمر، **مفاتیح الغیب**، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۳. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۳ش)، **تفسیر قمی**، طیب موسوی جزائری، موسسه دارالکتاب، قم.
۲۴. لوئیس، جیمز آر و پترسون، یسپر اویور، (۱۳۹۹ش)، **ادیان چالش برانگیز نوظهور**، مترجم: زهره، سعیدی، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، تهران.
۲۵. مراغی، احمد مصطفی، (بی تا)، **تفسیر المراغی**، دارالفکر، بیروت.
۲۶. مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۴ق)، **تفسیر الکاشف**، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۲۷. ناظمیان فرد، علی و آهنگر دارابی، سمیه، (۱۳۹۶ش)، **پیامبر و مشرکان: از چالش معرفت تا چالش هویت**، فصل‌نامه علمی - پژوهشی مطالعات تاریخ فرهنگی، سال نهم، شماره ۳۳، صص ۱۱۵ تا ۱۴۰.
۲۸. نصیری، محمد، (۱۳۵۱ش)، **شیطان دشمن دیرینه انسان**، موسسه علمی و فرهنگی دارالحدیث، قم.